

# عیسی بن استفاد بجلی و کتاب الوصیة<sup>۱</sup>

شیخ قیس بهجت عطار ترجمه عبدالحسین طالعی

## ۱. شرح حال

تاریخ، محل ولادت و محل رشد عیسی بن استفاد (۱۶۰؟ - ۲۲۰ ق؟) را به طور دقیق و روشن نمی دانیم؛ چون کتاب های رجال، در غالب موارد، از بیان این گونه امور، غفلت می ورزند و به مواردی مانند برخی روایات او اکتفا می کنند. آنچه درباره اش گفته اند، مشایخ حدیثی و راویان اوست. گاهی بعضی از این امور را نیز نگفته و به بیان حال او - از جهت جرح و تعدیل - اکتفا می کنند. اگر در این موارد نیز سکوت کنند، آن راوی به عنوان مجهول معرفی می شود.

ولی بنابر آنچه روشن خواهد شد عیسی بن استفاد کتاب الوصیة را از امام ابوالحسن کاظم (ع) روایت کرده، می توانیم به جزم بگوییم که او در سال ۱۶۰ حیات داشته است.

توضیح اینکه: امام کاظم (ع) پس از شهادت پدر برومندش امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ ق عهده دار امامت شد؛ یعنی عیسی، علوم خود را که از امام کاظم (ع) برگرفته، قبل از این سال نبوده است؛ چون روش شیعه این بوده که علوم خود را از امام ناطقی بگیرد که امور امامت را به عهده دارد، نه امامی که در آن زمان ساکت است - و عهده دار امامت نیست.

وقتی زندگانی امام کاظم (ع) را به طور اجمال بعد از سال یادشده تا زمان شهادت حضرتش، بررسی کنیم - که به زهر در زندان سندی بن شاهک به امر هارون الرشید در سال ۱۸۳ روی داد - می بینیم این دوره، به دو بخش تقسیم می شود:

بخش اول، سال های ۱۴۸ - ۱۷۰، یعنی بقیة دوره حکومت

منصور دوانیقی (م ۱۵۸)، تمام دوره حکومت مهدی عباسی (م ۱۶۹) و تمام دوره حکومت موسی هادی عباسی (م ۱۷۰).

امام (ع) در این دوره ها، تحت فشار سلطه عباسی و جاسوسان آنها بود و در شدت تنگنا و تشدیدهای حکومتی به سر می برد؛ اما در این دوره، حضرت را از مدینه منوره به بغداد نکشاندند، مگر در زمان حکومت مهدی عباسی که امام (ع) را به بغداد آورد و ایشان را زندانی کرد؛ آن گاه در پی یک رؤیا؛ یعنی روزگاری که آن جناب را آزاد کرد و حضرتش به مدینه بازگشت. ۲ بخش دوم، میان سال های ۱۷۰ - ۱۸۳ بود که دوره بسیار سخت و دردناکی است؛ یعنی روزگاری که امام (ع) در دوران حکومت هارون الرشید گذرانید و بیشتر آن ایام، تحت نظر و درون زندان بود.

خوارزمی در کتاب مناقب<sup>۳</sup> و علامه طبرسی در تاج الموالید<sup>۴</sup> و دیگران آورده اند که امام کاظم (ع) ده سال در زندان هارون الرشید به سر برد؛ از زندان عیسی بن جعفر بن منصور عباسی در بصره، به زندان های بغداد؛ آغاز دوران زندانی او از زندان فضل بن ربیع آغاز شد. پس از آن زندان فضل بن یحیی که

۱. این مقاله، ترجمه مقدمه کتاب الوصیة، روایة عیسی بن استفاد، تألیف شیخ قیس عطار است که با این مشخصات انتشاراتی به چاپ رسیده است: مشهد: المكتبة المختصة بأمیر المؤمنین علی (ع)، ۱۴۲۹ ق/۱۳۸۷ ش.

۲. ر. ک به: تاریخ بغداد؛ ج ۱۳، ص ۲۷ و تذکرة الخواص؛ ص ۳۴۹.

۳. ر. ک به: مناقب خوارزمی؛ ص ۳۵۰.

۴. ر. ک به: تاج الموالید؛ ضمن «مجموعه نفیسة»، ص ۱۲۲.

روایات او از امام کاظم (ع) هستیم، در حالی که او را در زمره اصحاب امام رضا (ع) شمرده اند؛ با این حال نام او را در ضمن یاران امام جواد (ع) می بینیم. از این نکته می توان نتیجه گرفت: تولد و وفات او در بغداد بوده است؛ لذا در زمره یاران امام رضا (ع) نبوده است تا در مدینه و پس از آن در خراسان اقامت داشته باشد، بلکه دانشمندان رجال فقط به این تصریح اکتفا کرده اند که عیسی از اصحاب امام کاظم و امام جواد (ع) بوده است؛ دو امامی که مدتی از عمر خود را تا زمان شهادت، در بغداد گذرانده اند. این نکته را نیز باید در نظر گرفت که او نابینا بوده است و عادتاً، انتقال و مسافرت در آن زمان دشوار بوده؛ مگر برای ادای فرایض (مانند حج) یا دیگر حالات ضروری که او را به تحمل دشواری های سفر، ناگزیر می ساخت.

در دو مورد، کلامی از امام کاظم (ع) می بینیم که روایات عیسی بن مستفاد را نشان می دهد. در صدر حدیث اول، می خوانیم که امام کاظم (ع) به عیسی می فرماید: «تو، تن به کلامی نمی دهی، مگر اینکه ریشه ها و سرآغاز علم را بجویی. به خدا سوگند که تو برای تفقه (ژرف نگری و ژرف بینی) می پرسی».

نیز در ضمن حدیث سی و دوم، می خوانیم: درباره آخرین نماز پیامبر (ص) امام کاظم (ع) می فرماید: «مطلب، چنان نیست که گفته اند؛ اما تو - ای عیسی - بسیار در امور، کندوکاو می کنی و رضایت نمی دهی مگر به ریشه یابی آن». در برابر این سخن، عیسی به امام (ع) می گوید: «پدر و مادرم فدایت باد. من در مورد مسئله ای می پرسم که برای دینم از آن سود ببرم و به فقاهت برسم؛ از نگرانی اینکه ندانسته گمراه شوم؛ ولی چه زمانی می توانم کسی مانند شما بیابم که حقایق را بریم روشن سازد؟»

از این عبارات برمی آید که عیسی، ملازم امام کاظم (ع) و از یاران مخلص حضرتش بوده است؛ همچنین از این کتاب می فهمیم عیسی، تمام اهتمام خود را به امری مهم مصروف داشته است که اهمیت بنیادین دارد؛ نیز این امر، او را از مطلب فروع دین و احکام باز داشته است؛ به ویژه در زمانی مثل زمان حکومت هارون الرشید که مسائل عقاید، اهمیت و جایگاه ویژه ای یافته است.

نکته دیگر اینکه: اگر امام کاظم (ع) عیسی بن مستفاد را مخلص و امین در کتمان اسرار نمی یافت، چگونه در فضای حکومت عباسی، با او درباره وصایت پیامبر (ص) سخن بگوید؛ در حالی که تمام اصرار دستگاه خلافت بر آن بود که نشان دهد عباس برای جانشینی پیامبر، سزاوارترین فرد بود. از سوی دیگر، مستفاد، پدر عیسی نیز همین ویژگی را نسبت به امام صادق (ع) داشت. در حدیث سی و یکم همین

گشایشی مختصر در کار امام (ع) پدید آمد و پس از آن زندان سندی بن شاهک بود که حضرتش را به امر هارون الرشید، مسموم کرد. دقیقاً نمی دانیم چه زمانی عیسی احادیث وصیت را از امام کاظم (ع) شنیده است؛ در دوره اول (۱۴۸ - ۱۷۰) بوده است یا دوره دوم (۱۷۰ - ۱۸۳)؟ آیا این احادیث را در مدینه منوره شنیده است؟ در این صورت، در زمان رفتن به حج بوده یا در آنجا مستقر بوده و احادیث را می گرفته است؟ یا اینکه در بغداد، احادیث را فرا گرفته و در این صورت، در زمانی بوده است که امام زیر دیدگان جاسوسان حکومت بوده است یا در دوره های موقتی که حضرتش مختصری گشایش داشت؟ هر دو احتمال، وارد است.

در اینجا، مقدار قطعی را در نظر می گیریم و فرض می کنیم در دوره دوم، یعنی بعد از سال ۱۷۳، احادیث را از امام (ع) فرا گرفته است. چنان که گفتیم، حضرتش ده سال در زندان های هارون محبوس بود؛ زیرا حدود سال ۱۷۳ آن جناب را از بصره به بغداد آوردند و در سال ۱۸۳ به شهادت رسید. طبق این فرض، عیسی در همان حدود زمانی، به امام (ع) پیوست و از حضرتش روایت کرد.

اگر دورترین احتمالات را در نظر بگیریم، عیسی در این دوره، نوجوانی ممیز بوده است - که تحمل روایت و ادای آن را بعد از بلوغ صحیح می داند - پس باید در آن سال ها سیزده سال داشته باشد؛ به عنوان حد متوسط برای تمیز و صحت تحمل روایت. در این صورت، باید مدتی از زمان را بدان افزود که با امام ملازمت داشته و از چشمه جوشان معارف حضرتش سیراب شده است؛ تا آنجا که مورد وثوق آن جناب قرار گرفته است؛ به گونه ای که امام، نکات مهمی از امور امامت و پاره ای از اسرار الهی را به او انتقال می دهد؛ چنان که در اثنای مطالب کتاب الوصیه به آن تصریح می کند.

تمام این قرائن، ما را به آنجا می رساند که براساس دورترین فرض ها، تخمین بزنیم عیسی در حدود سال ۱۶۰ زنده بوده است ترجیح هم بر این است که فرض کنیم وی، این احادیث را در بغداد، از امام شنیده است، نه در مدینه. در تأیید این استنتاج و فرض، می توان گفت: شاهد کثرت

کتاب می خوانیم: عیسی، کلامی را که پدرش مستفاد از امام صادق (ع) درباره وصایت شنید، به محضر امام کاظم (ع) عرضه می دارد و حضرتش آن کلام را تصدیق می کند. چنین اصالت خانوادگی و التزام به تشیع، در چنان موقعیت زمانی دشوار، اهمیت فراوان دارد.

علاوه بر آن، عیسی بعد از امام کاظم (ع) زنده ماند و دقیقاً در سال شهادت امام جواد (ع) - یعنی سال ۲۲۰ هجری - درگذشت. این نکات، خلاصه ای از شرح حال عیسی بن مستفاد و ارتباط او با امام کاظم و امام جواد (ع) است. درباره جایگاه این راوی امامی از دیدگاه رجالی در سطور آینده سخن می گوئیم.

## ۲. عیسی بن مستفاد در میزان علم رجال

کتاب های رجالی درباره عیسی بن مستفاد سخن گفته اند؛ در عین حال، درباره دو تن دیگر سخن گفته اند که آنها را با او پیوند داده اند؛ یعنی عیسی الضعیف و عیسی الضریر.

شخصیت مورد نظر ما، عیسی بن مستفاد است که کنیه اش ابوموسی و لقبش بجلی بود. او ضریر (نابینا) بود. این موارد به تصریح علمای علم رجال رسیده است؛ از جمله نجاشی (رجال نجاشی، ص ۲۹۷)، طوسی (فهرست، ص ۱۱۶)، ابن داوود (رجال، قسم دوم، ص ۲۶۵)، علامه حلی (رجال، قسم دوم، ص ۲۴۲)، قهپایی (مجمع الرجال، ج ۴، ص ۳۰۶)، شبستری (احسن التراجم، ج ۱، ص ۴۴۸)؛ تفرشی (نقد الرجال، ص ۲۶۲)، ابوعلی حائری (منتهی المقال، ج ۵، ص ۱۶۹)، کاظمی (هدایة المحدثین، ص ۱۶۹)، استرآبادی (منهج المقال، ص ۲۵۶) و دیگران.

مامقانی یک وصف دیگر به او افزوده است: «ابوموسی البجلی الضریر الضعیف» (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۳). علت این تعبیر، پیوند دادن همان دو اسم یادشده به عیسی و مستفاد است که برخی از کتب رجالی این سه تن را جداگانه یاد کرده اند؛ از جمله معجم رجال الحدیث که علاوه بر عیسی بن مستفاد،<sup>۵</sup> از دو تن دیگر یاد کرده، می نویسد: «کلینی حدیثی از عیسی ضریر به این طریق آورده است: علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن الحسین بن احمد المنقری، عن عیسی الضریر عن ابی عبدالله (ع)»؛<sup>۶</sup> و حدیثی از عیسی ضعیف، بدین طریق آورده است: «علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن الحسین بن احمد المنقری، عن عیسی الضعیف عن ابی عبدالله (ع)».<sup>۷</sup>

آیت الله خوئی یادآور می شود: شیخ طوسی و شیخ صدوق، طریقی مانند طریقی کلینی تا «عیسی ضعیف» آورده اند؛

با این تفاوت که در طریقی صدوق به جای «حسین بن احمد»، «محسن بن احمد» آمده است، که به عقیده سید خوئی، این تحریف است.

آیت الله خوئی همچنین به دلیل اتحاد اسم ها و طریقی ها (راوی و مروی) به طور قطع می گوید: این دو تن (عیسی ضعیف و عیسی ضریر) یکی هستند (معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۲۹). این مطلب روشن است؛ چنان که پیش از ایشان، علامه مامقانی - ذیل نام عیسی ضعیف - چنین گفته است (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۱).

اما سخنی از علامه مامقانی که مورد توافق دیگران نیست، آن است که این دو نام، با عیسی بن مستفاد، یکی هستند؛ لذا ذیل نام عیسی ضریر می گوید: «ظاهراً او همان عیسی بن مستفاد ضریر است که پس از این - ان شاء الله تعالی - یاد خواهد شد».

مامقانی، براساس این نظریه، حکم کرده است: صدوق در باب الدماء از کتاب فقیه، در وصف او به عنوان ضعیف، متفرد است (من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۹، ح ۱۲)؛ در حالی که در کتاب فقیه، از «عیسی الضعیف» یاد شده است، نه عیسی بن مستفاد؛ نیز مامقانی بیان می دارد: کلینی در کافی، باب «انهم (ع) لم یفعلوا شیئاً الا بعهد»، این نام را به عیسی ضریر گردانیده است؛ در حالی که در کافی، از «عیسی بن مستفاد» یاد شده است، نه عیسی ضریر.

عاملی که او را به این خلط واداشته است این ادعاست که صاحب این سه نام، یک تن است؛ با آنکه بر این ادعا، دلیلی وجود ندارد.

آنچه می توان دلیل آورد، فقط اتحاد عیسی ضریر و عیسی ضعیف، به دلیل اتحاد راوی و مروی عنه است؛ چنان که گذشت.

به این دلیل، شیخ محمدتقی شوشتری در قاموس الرجال، به نقد کلام مامقانی پرداخته است. ایشان، ابتدا کلام مامقانی را نقل می کند که گفته است: «شیخ صدوق در کتاب فقیه، باب تحریم

۵. معجم رجال الحدیث؛ ج ۱۴، ص ۲۲۹.

۶. همان، ش ۹۲۵۳.

۷. همان، ش ۹۲۵۴.

#### ۴. ابن مستفاد و کتاب الوصیة

پس از بحث های گذشته، می گوئیم: عیسی بن مستفاد کتابی دارد به نام کتاب الوصیة که دانشمندان رجالی نسبت این کتاب را بدو تصریح کرده، بعضی اسانید نیز این کتاب را یاد کرده اند. برخی از اقوال آنها چنین است:

نجاشی می گوید: «عیسی بن مستفاد، ابو موسی بجلی ضریر، از امام ابوجعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) روایت کرده، ولم یکن بذالك. مشایخ ما، آن را روایت کرده اند به این سند: «عن ابی القاسم جعفر بن محمد، قال: حدثنا ابو عیسی عبیدالله بن الفضل بن هلال بن الفضل بن محمد بن احمد بن سلیمان الصابونی، قال: حدثنا ابو جعفر محمد بن اسماعیل بن احمد بن اسماعیل بن احمد، قال: حدثنا ابو یوسف الوحاطی، والأزهر بن بسطام بن رستم، والحسن بن یعقوب، قالوا: حدثنا عیسی بن المستفاد. این طریق، طریق مصری است که در آن اضطراب است.

طریق دیگر چنین است: أخبرنا ابوالحسن احمد بن محمد بن عمران، قال: حدثنا یحیی بن محمد القصبانی، عن عبیدالله بن الفضل». (رجال نجاشی، ص ۲۹۸، و به نقل از آن: معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۲۴ و تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۳). شیخ طوسی می گوید: «عیسی بن مستفاد. او را کتابی است که عبیدالله دهقان، از او روایت کرده است» (فهرست طوسی، ص ۱۸۱. به نقل از آن: معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۲۴؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۳ و مجمع الرجال قهپایی، ج ۴، ص ۳۰۶).

ابن غضائری می گوید: «عیسی بن مستفاد، ابو موسی بجلی ضریر، کتاب الوصیة از آن اوست که سندش ثابت نشده و او خود، ضعیف است» (معجم رجال الحدیث، همان؛ تنقیح المقال، همان و مجمع الرجال قهپایی، ج ۴، ص ۳۰۶-۳۰۷).

علامه حلی می گوید: «عیسی بن مستفاد بجلی، کنیه ابو موسی و لقب بجلی ضریر داشت، از امام جواد (ع) روایت کرد. «ولم یکن بذالك»... کتاب الوصیة از آن اوست که سندش ثابت نشده و او، خود ضعیف است» (رجال علامه، قسم دوم، ص ۲۴۲).

مولی محمد اردبیلی می گوید: «از امام جواد (ع) روایت کرد. «ولم یکن بذالك». او راست کتاب الوصیة (به نقل از: نجاشی و علامه حلی). روایت از امام کاظم (ع) برایش یاد

۸. درباره این تعبیر، در سطور آینده، سخن خواهد آمد.

الدما، او را به «ضعیف» وصف کرده و کلینی در کافی، در باب «انهم (ع) لم یفعلوا شیئاً الا بعهد» او را به ضریر تغییر داده است». آن گاه شیخ محمد تقی شوشتری در نقد این کلام می گوید: «این کلام، خطاست؛ زیرا آنچه در فقیه آمده، عیسی بن مستفاد ضعیف نیست، بلکه عیسی ضعیف است؛ و صدوق به آن متفرد نیست، بلکه در کافی و تهذیب نیز مانند آن آمده است. مدعی او درباره کلینی نیز خطاست. مدعی تغییر، در زمانی صحیح بود که او این خبر را روایت کرده بود، در حالی که این خبر دیگری است به لفظ «عیسی بن المستفاد، ابو موسی الضریر»... و عیسی ضعیف، شخص دیگری غیر از اوست که از امام صادق (ع) روایت می کند» (قاموس الرجال، ج ۷، ص ۲۸۰).

#### ۳. عیسی بن مستفاد و مصاحبت او با امام کاظم و امام جواد (ع)

عیسی بن مستفاد، از امام جواد (ع) نیز روایت کرده است؛ چنان که بعضی از دانشمندان رجالی نیز گفته اند؛ از جمله: نجاشی (رجال نجاشی، ص ۲۹۷)، علامه حلی (رجال علامه، قسم دوم، ص ۲۴۲)، شبستری (احسن التراجم، ج ۱، ص ۴۴۸-۴۴۹)، آقابزرگ تهرانی (الذریعة، ج ۲۵، ص ۱۰۳).

ابن داوود حلی در رجال خود، گرفتار سهو شده، عیسی را از اصحاب امام باقر (ع) بر شمرده است. وی می گوید: «عیسی بن مستفاد بجلی، ابو موسی، ضریر، از اصحاب امام باقر (ع)، نجاشی از او یاد کرده» و سپس از قول نجاشی می افزاید: «لم یکن بذالك»<sup>۸</sup> (رجال ابن داوود، قسم دوم، ص ۲۶۵، ش ۱۱۷۶).

این، سهوی است از قلم شریف او که منشأ آن، عدم تمییز میان ابوجعفر اول (امام باقر (ع)) و ابوجعفر ثانی (امام جواد (ع)) است؛ زیرا کنیه ابوجعفر - به اطلاق، بدون قید - به ابوجعفر اول (امام باقر (ع)) باز می گردد. علامه مامقانی (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۳) و علامه استرآبادی (منهج المقال، ص ۲۶۵) به این سهو تنبه داده اند.

به هر حال، عیسی بن مستفاد، از اصحاب امام کاظم و امام جواد (ع) بوده، نه از یاران امام باقر (ع). چنان که در سهو ابن داوود دیدیم - و نه از اصحاب امام صادق (ع)، چنان که از بیان مامقانی فهمیدیم.

می شود. کتاب الوصیة دارد که سندش ثابت نشده و خودش ضعیف است (به نقل از علامه حلی) (جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۵۴).

علامه مجلسی در مرآة العقول، ضمن شرح روایت کلینی در کافی - که به سند خود از عیسی بن استفاد، از امام کاظم (ع) روایت کرده - می گوید: «کلینی آن را از کتاب الوصیة نوشته عیسی بن استفاد برگرفته، که از اصول معتبر است» (مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۹۳).

علامه مجلسی، در بحار الانوار نیز پس از نقل بخش عمده ای از کتاب الوصیة - به واسطه کتاب طرف من الانباء والمناقب نوشته سید ابن طاووس - می گوید: عیسی و کتابش در کتاب های رجال یاد شده اند و من سندهای فراوان به آن دارم. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۵).

شبستری می گوید: «عیسی بن استفاد بجلی ضریر، محدث امامی، ضعیف الحال، کتاب الوصیة از آن اوست، امام جواد (ع) را درک کرد و از او نیز روایت کرد» (احسن التراجیم؛ ج ۱، ص ۴۴۸-۴۴۹).

شیخ آقابزرگ تهرانی می گوید: «عیسی بن استفاد... راوی از امام جواد (ع)... ابن طاووس در کتاب الطرف من الانباء بسیار از آن نقل کرده است» (الذریعة، ج ۲۵، ص ۱۰۳).

تمام این تصریحات، بدون تردید، نسبت کتاب الوصیة به عیسی بن استفاد را ثابت می کند. قوی ترین دلیل بر این امر، آن است که بیشتر مطالب کتاب به دست ما رسیده است؛ بدین سان که شیخ هاشم بن محمد در کتاب مصباح الانوار و سید ابن طاووس در کتاب الطرف، بسیاری از این احادیث را نقل کرده اند؛ علاوه بر این، با اسانید فراوان به علامه مجلسی رسیده است و این برای آگاهی از مطالب کتاب الوصیة و ویژگی های آن کافی است؛ ضمن آنکه مطالب آن در باب امامت و وصیت در منبع دیگری نیامده است.

در مورد برخی تعبیراتی که دانشمندان رجالی درباره کتاب و راوی آن دارند، به پژوهشی تفصیلی نیاز است تا اعتماد بر کتاب و روایات و راوی آن، ثابت شود.

##### ۵. ابن استفاد و کتاب الوصیة در میزان نقد رجالی

در خلال مطالب گذشته، بعضی اقوال دانشمندان رجالی متقدم و متأخر، در مورد میزان اعتماد بر عیسی بن استفاد و کتاب الوصیة مرور شد؛ این، علاوه بر سخنان دیگران است؛ همچون کلام مامقانی که می گوید: «به هر حال، وی ضعیف است» (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۳) و علامه مجلسی که در

کتاب رجال خود می گوید: «عیسی بن استفاد بجلی ضریر، ضعیف» (رجال مجلسی، ص ۲۷۶، ش ۱۳۸۷) و ابن داوود که گاهی عیسی بن استفاد را در قسم اول از رجال خود (در ضمن افراد مورد وثوق و اعتماد) و گاه در قسم دوم (در ضمن افراد ضعیف و متروک) آورده و نیز دیگر کلمات بزرگان و دانشمندان علم رجال.

در ضمن پیگیری این کلمات، می بینیم تمام این مطالب به دیدگاه های نجاشی و ابن غضائری بازمی گردد. کشی اساساً از عیسی و کتابش یاد نکرده و شیخ طوسی تنها از او و کتابش و روایت از عبیدالله دهقان یاد کرده است؛ بدون آنکه از مدح یا قدح سخن گوید.

به هر حال، در اینجا، ناگزیر باید چند مبحث را برای بیان و بررسی وضعیت عیسی و کتاب الوصیة متعرض شویم:

##### ۱-۵. بحث اول: ارزش تضعیف ها و توثیق های متأخران

در مباحث علم رجال، روشن شده است کلام متأخران رجالی در جرح یا تعدیل راویان، بر دیگران حجّت نیست و این برخلاف متقدمان است؛ یعنی کسانی چون: طوسی، نجاشی، ابن غضائری، کشی و دانشوران پیش از آنها. منظور از متأخران نیز بزرگان پس از اینان اند. اما کلام متقدمان، گذشته از خودشان، بر دیگران حجّت است؛ زیرا حکم آنها در مورد راویان، غالباً از روی حس و قطع و یقین یا از اطمینان متأخم به علم است؛ به دلیل نزدیکی به دوره راویان و نص و معصوم؛ از این رو، اجتهاد در حکم در مورد راویان، از آنها بعید به نظر می رسد، مگر موارد اندک؛ زیرا اجتهاد در برابر امور محسوس است، که در بهترین فرض، تحصیل حاصل به شمار می آید و در فرض های دیگر، مخالف حکمت است؛ چون اجتهاد در برابر نص خواهد بود که از مانند آنها بسیار بعید است.

در مقابل آنها متأخران اند. آنها از عصر راویان دور افتاده اند؛ لذا توثیق ها و تضعیف ها، سینه به سینه، چنان که نزد متقدمان بود، به آنها نرسیده است؛ پس به اعمال نظر در حکم در مورد راویان نیازمند شدند. از سوی دیگر با اختلاف دلائلی که به آنها رسیده و با اختلاف عقول، نظرها و اجتهاد متفاوت

در این حال، راوی، حتی به فرض پاره‌ای از این اوصاف، در نفس خود، «ثقه» باقی می‌ماند؛ زیرا کسی که از ضعف روایت کند، مرویات او، فقط به دلیل روایت از ضعف ضعیف می‌شود و به معنای دیگر ضعف نمی‌رسد. این مسلم است، اما - چنان‌که واضح است - نه به اعتبار قلع در عدالتش.

شاهد بر این مطلب، آن است که علمای اهل درایت می‌گویند: «فلانی ثقه است، ولی از ضعف روایت می‌کند» و به همین سان در مورد اوصاف دیگر؛ مثلاً می‌گویند: «فلانی صدوق است، ولی حافظه‌ای ضعیف دارد» یا «فلانی صدوق است، ولی در ضبط دقت ندارد». آنها هیچ‌گاه به طور مطلق، «ضعیف» نمی‌گویند، بلکه - مثلاً - می‌گویند: «ضعیف فی الحدیث»، به این معنی که قلت حفظ یا کثرت وهم یا مشکلات دیگری دارد.

با این توضیح، ضعیف در نظر آنان عام است: گاهی به معنای ذم و گاه به معنای حرج، و تفاوت بسیاری بین این دو معنی وجود دارد.<sup>۹</sup>

اوصاف ذم، وقتی بر راوی اطلاق می‌شود که او حافظه ضعیف داشته باشد، یا اتقان او اندک باشد یا توهم او زیاد باشد، یا از ضعف روایت کند، یا دیگر ویژگی‌هایی که مشکلی در عدالت او پدید نمی‌آورد.

اما اوصاف حرج، زمانی به راوی گفته می‌شود که راوی، فاسق یا اهل بدعت یا دروغگو باشد یا دیگر ویژگی‌هایی که عدم عدالت او را برساند؛ البته متأخران، گاهی این دو مصطلح را به جای هم به کار می‌برند؛ اما با قرائن لفظی و سیاق، موضوع آن مشخص می‌شود - که امر، در این مورد، آسان است.

بدین روی، نمی‌توانیم تضعیف ابن غضائری نسبت به عیسی بن مسعود را معتبر بدانیم؛ زیرا شاید به دلیل یکی از اموری باشد که یاد شد. گواه این مطلب، نایب‌نابی عیسی است که به دلیل آن، به طور طبیعی، ضبط مطالب - از جمله کتاب الوصیة - بر او دشوار می‌آید؛ بنابراین ممکن است تضعیف ابن غضائری به این دلیل باشد یا به این علت که مطالبی در کتاب الوصیة در باب مقامات پیامبر، امیر المؤمنین، حضرت زهرا و امامان معصوم (علیهم السلام) آمده است که ابن غضائری نمی‌پسندد یا به دلیل دیگری موجب تضعیف شده است که نمی‌توان بر آنها اعتماد کرد؛ بر مبنای مطالبی که توضیح اجمالی آن بیان شد.

دانشمندان علم رجال - بعد از پژوهش و بررسی - تصریح

۹. ر. ک به: مقیاس الهدایة مامقانی؛ ج ۲، صص ۲۹۷ و ۳۰۶.

می‌شود؛ از این رو بدیهی است حکم صادر از آنها در مورد راویان، فقط بر خود آن بزرگان حجت باشد.

بر این اساس، عمده حکم‌ها در مورد عیسی بن مسعود، از متقدمان، همان است که از ابن غضائری نقل شده است و آنچه نجاشی گفته، نه دیگران. علامه و ابن داوود حلی و دانشمندان پس از آنان، از متأخران به شمار می‌آیند که بر دیگران حجت نیستند؛ از این رو پیروی از آنها در موارد اجتهادی خودشان - چنان‌که از مطالب گذشته روشن شد - ضرورت ندارد.

نکته دیگر اینکه: تضعیف‌های متأخران نسبت به عیسی بن مسعود، بر آنها اعتماد نمی‌آورد؛ زیرا وقتی درست بنگریم، می‌بینیم تمام عبارات، به کلام نجاشی برمی‌گردد. علامه نیز عبارت ابن غضائری را بر آن افزوده است؛ تا آنجا که مامقانی، تضعیف او را از علامه نقل کرده است؛ با آنکه علامه در کتاب خلاصة الاقوال، فقط کلام نجاشی و ابن غضائری را آورده که مدعای او را نمی‌رساند؛ همان‌طور که در سطور آینده نیز روشن خواهد شد.

## ۲-۵. بحث دوم: تعیین دایره اعتماد بر تضعیف‌های ابن غضائری و

### محدثان متقدم قمی

بیشتر بزرگان ما در تعیین میزان اعتماد بر تضعیف‌های محدثان متقدم قمی و ابن غضائری به طور خاص و قدما به طور عام، تردید دارند؛ زیرا ضعف در نظر آنان، اعم از ضعف در نظر متأخران است. آنان، به کسی ضعیف اطلاق می‌کنند که از ضعف روایت می‌کند یا بر احادیث مرسل اعتماد کند یا در ضبط، ضعیف باشد، یا حافظه او ضعیف باشد، یا در مورد برخی از جزئیات عقاید که به راستی در زمره اصول عقاید نیست، با آنها مخالف باشد؛ مثلاً اگر راوی در مورد مقامات ائمه اطهار (ع) به مطالبی معتقد باشد (مانند نفی سهو از آن بزرگواران (ع) که متقدمان قم و ابن غضائری به آنها عقیده ندارند، یا دیگر مراتبی که بر اساس برهان‌هایی که در نظر آنها قطعی است که شیعه از قدیم و جدید - به جز عده‌ای معدود - با آنها هم عقیده است، در این صورت، آن راویان معدود را ضعیف می‌دانند؛ با آنکه این کار، با اجماع عملی در سیره دیگر دانشمندان رجالی شیعه، مخالف است.

کرده‌اند: در مورد تضعیفات محدثان متقدم قم و ابن غضائری تردید دارند و آنها را به حساب نمی‌آورند. در ادامه برخی از تصریحات آنها را می‌آوریم.

ابوعلی حائری می‌گوید: «پوشیده نیست که برخی از قدما - مخصوصاً قمی‌ها و ابن غضائری - عقاید خاصی در مورد ائمه (ع) بر مبنای اجتهاد خود داشتند که تعدی از آن را غلو و ارتفاع می‌دانستند؛ لذا آن را روانی داشتند؛ تا آنجا که نفی سهو از پیامبر (ص) را غلو می‌دانستند، بلکه گاهی، مواردی را غلو می‌دانستند؛ مانند تفویض امر به امامان (ع) که مورد اختلاف است یا نقل معجزات از ائمه، یا اغراق در جلالت شأن امامان، یا اشاره به علم آن گرامیان به مکنونات آسمان و زمین، که این را «ارتفاع» می‌دانستند که تهمت‌هایی در پی داشت». (منتهی المقال، ج ۱، ص ۷۷).

ابوعلی حائری همچنین می‌گوید: «روشن است که قدما در مسائل مبنایی با هم اختلاف داشتند؛ بدین روی چه بسا مطالبی در نظر آنها فاسد یا کفر یا غلو بود، در حالی که نزد دیگران چنین نبود، بلکه عقیده به آن را واجب می‌دانستند؛ پس باید در موارد جرح آنها - که بر اساس چنین مبنایی است - تأمل کرد» (همان).

غروی در فصول، ضمن اشاره به تعداد الفاظ ذمّ راوی می‌گوید: «یکی از این موارد، آن است که می‌گویند: فلانی ضعیف یا ضعیف الحدیث است. این کلام به معنای فسق آن راوی نیست؛ زیرا ممکن است تضعیف او به جهت اعتماد بر احادیث مرسل باشد... اگر به این مطلب تصریح شود، قطعاً دلیل قرح راوی نیست، گرچه برخی از علما - مانند بسیاری از محدثان قم - آن را عامل قرح دانسته‌اند» (الفصول الغرویه، ص ۳۰۴). نیز ر. ک به: هامش منتهی المقال، ج ۱، ص ۱۱۳.

مولی محمدتقی مجلسی اول می‌گوید: «حکم به ضعف یک راوی، جرح او نیست؛ زیرا فردی عادل را که در ضبط حدیث ضعیف بوده، ضعیف می‌دانستند؛ به این معنی که قوت حدیث او مانند قوت فرد ثقه نبوده است. به این دلیل، می‌بینیم وصف ضعیف را برای فردی که از ضعف روایت کرده یا اخبار را به طور مرسل روایت کرده، به کار می‌برند» (روضه المتقین، ج ۱۴، ص ۳۹۶).

وحید بهبهانی می‌گوید: «چه بسا گاهی مواردی مانند نقل، به معنی وسیله‌ای [برای تضعیف] می‌شود. شاید یکی از اسباب ضعف در نظر دانشمندان رجالی، عواملی مانند قلت حافظه، سوء ضبط، روایت بدون اجازه، روایت از کسانی که ندیده‌اند و اضطراب الفاظ روایت بود...؛ همین گونه است نسبت غلو نزد آنها، تا آنجا که می‌بینیم نفی سهو از امامان (ع) را غلو

می‌دانستند، بلکه گاهی عواملی دیگر را «ارتفاع» و موجب تهمت می‌دانستند؛ مانند نسبت مطلق تفویض به آن بزرگواران، یا موارد محل اختلاف، یا اغراق در بزرگداشت امامان (ع)، یا روایت معجزات و خوارق عادات از آن بزرگ مردان، یا مبالغه در تنزیه آنان از نقایض، یا اظهار وسعت قدرت آنان و احاطه علم به مکنونات غیب در آسمان و زمین» (الفوائد الحائریة، ص ۸ / رجال خاقانی، ص ۳۷؛ ر. ک به: هامش مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۲۹۷).

سیدحسن صدر کاظمی می‌گوید: «باید در جرح قدما به چنین اموری تأمل کرد. کسی که به جایگاه قدح در مورد چنین راویان مشهوری - مانند یونس بن عبدالرحمان، محمد بن سنان، مفضل بن عمر، معلی بن خنیس، سهل بن زیاد، و نصر بن صباح - بنگرد، می‌بیند که چنین قدح‌هایی قشری‌گری است؛ چنان که یاد شد» (ذیایة الدرایة، ص ۱۶۸).

مامقانی می‌گوید: «اینکه یک راوی را صحیح بدانند، منحصر به عدالت نیست؛ بدین دلیل تضعیف آنها نیز منحصر به فسق نیست» (مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۲۹۷).

شیخ محمدرضا مامقانی - نواده صاحب تنقیح المقال - می‌گوید: «نتیجه اینکه: تضعیف آنها سبب قرح نیست، برعکس مدح آنها؛ و ضعف در نظر آنها، اعم است از ضعف در حدیث یا ضعف در محدث» (همان، هامش).

کاظمی می‌گوید: «... روشن شد که تضعیف در اصطلاح قدیم، اعم از تعبیر جدید است» (عدّة الرجال، ج ۱، ص ۱۵۴).

شیخ محمدتقی شوشتری می‌گوید: «در زمان مجلسی، چنین شهرت یافت که کتاب ابن غضائری اعتبار ندارد؛ زیرا او در طعن بزرگان شتاب می‌ورزد» (قاموس الرجال، ج ۱، ص ۵۵)؛ همچنین می‌گوید: «در دوره متأخران نیز چنین است» (همان، ص ۶۷).

مولی محمدتقی مجلسی اول می‌گوید: «ابن عیسی [یعنی احمد بن محمد بن عیسی اشعری] گروهی را از قم اخراج کرد، به جهت روایت از ضعفاء و نقل احادیث مرسل. این کار، به اجتهاد او بود که ظاهراً در آن خطا کرد، ولی به هر حال، رئیس

علاوه بر آن، جمعی، از جمله کاظمی تصریح کرده‌اند: ابن غضائری مجهول الحال است. کاظمی می‌گوید: «او مجهول الحال است و مقامش روشن نیست. او شیخ المشایخ نیست؛ چنان‌که جمعی از اهل این شأن، تصریح کرده‌اند» (عدة الرجال، ج ۱، ص ۴۱۹).

**۳-۵. بحث سوم: اندازه دلالت گفتار نجاشی: «لم یکن بذالک»**  
برخی الفاظ، از اصطلاح‌های دانشمندان درایة الحدیث است که برای نکوهش راویان نکوهیده به کار می‌رود. دلالت این الفاظ بر مقدار مذمتی که مورد نظر است، تفاوت دارد. این تفاوت به صفات نکوهیده‌ای باز می‌گردد که آن راوی، از نظر شدت و ضعف بدان متهم است. به دلیل همین مطلب، بعضی از بزرگان، مراتب مذمت را تا ده مرتبه بر شمرده‌اند و آن را «طبقات المجر و حین» نامیده‌اند. تمام این ده مرتبه<sup>۱۰</sup> - اگر بدان‌ها معتقد شویم - بر جرح و قدح در عدالت دلالت ندارد، بلکه پاره‌ای از آنها، این امر را می‌رساند؛ از این رو، مجموعه اوصاف مراتب ذم - چه ده مرتبه باشد یا کمتر یا بیشتر - به اعتبار اینکه با عدالت و عدم آن همراه باشد، سه قسم است:

گروه اول: اوصاف شدیدی که نمی‌توان اجتماع آن را با عدالت راوی تصور کرد؛ مثلاً وصف وضاع، کاذب، فاسق، مبتدع و ناصبی، بر سقوط عدالت - به جمیع مراتب آن - دلالت ذاتی دارد. هیچ کدام از این ویژگی‌ها، هیچ زمینه‌ای برای فرض عدالت در شخص باقی نمی‌گذارد. نسبت عدالت با این اوصاف، تباین کلی است.

گروه دوم: در این گروه، اوصافی جای دارد که دلالت آنها بر قدح و جرح در عدالت، محل نزاع است؛ مانند: متروک، ساقط، واهی، لیس بمرضی و مانند آنها. این نکته قطعی است - بدون اختلاف - که این گونه کلمات فی نفسه، ذم را نمی‌رساند، بلکه اختلاف در آن است که تا چه میزان، بر قدح یا جرح دلالت کند.

مامقانی در مقباس الهدایة (ج ۲، ص ۳۰۱) به نقل از شهید ثانی (بدایة الروایة، ص ۷۹-۸۰) می‌آورد که او، این تعبیرات را از الفاظ جرح دانسته است. البته این مطلب که شهید، چنین عقیده‌ای داشته، محل تأمل است؛ به این دلیل که برخی از نسخه‌های بدایة الروایة، عنوان «الفاظ جرح» را ندارد و شاید این عنوان در نسخه‌های دیگر، از زیادات شارحان باشد؛ پس این مطلب، یقینی نیست و باید با دقت در آن نگریست (ر. ک به: مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۰۱، هامش).

۱۰. ر. ک به: مستدرکات مقباس الهدایة؛ ج ۶، ص ۱۹۹ و مستدرک؛ ص ۱۹۷.

قم بود» (روضه المتقین، ج ۱۴، ص ۲۶۱. نیز: عدة الرجال، ج ۱، ص ۱۵۶).

اقوال دیگری در این زمینه هست که وقتی در آن ژرف بنگریم، معنی و مضمون آنها یکسان است.

بر نکات نقل شده می‌توان افزود که ابن غضائری، گاهی بعضی از راویان را به دلیل روایت بعضی از مراتب و مقامات ائمه (ع) که خود بدان عقیده ندارد، تضعیف می‌کند. ما یقین داریم که پاره‌ای از مرویات عیسی بن مستفاد در کتاب الوصیة - که علو جایگاه‌های معصومان (ع) را یادآور می‌شود - دلیلی قوی برای ابن غضائری و محدثان قم شده است تا این مستفاد را ضعیف یا غالی یا اهل تفویض بدانند؛ با اینکه چنین مطالبی از اصول مسلم اعتقادات شیعه در گذشته و حال بوده است؛ چنان‌که بیشتر مضامین این کتاب را - اگر نگوئیم تمام آنها - در کتاب‌های معتبر بزرگان شیعه می‌بینیم؛ مانند کلینی، مفید، سیدمرتضی، عیاشی، طوسی و دیگران؛ حتی صدوق و محدثان قمی.

نکته مهم این است که مرویات عیسی بن مستفاد در کتاب‌های حدیثی شیعی، مانند کافی، تهذیب، فقیه و استبصار، فقط در حوزه مطالب کتاب الوصیة و مقامات بلند امامان معصوم (ع) است؛ با این همه این نکته رجحان مهمی دارد، بلکه شاید تنها دلیل تضعیف عیسی توسط ابن غضائری همین باشد؛ با آنکه هیچ گونه دلالتی - چنان‌که بیان شد - بر تضعیف ندارد.

تمام این مطالب، در صورتی است که نسبت کتاب رجال را به ابن غضائری یا پدرش بپذیریم؛ در حالی که این مطلب محل تردید است و بعضی از بزرگان، این نسبت را نفی کرده‌اند؛ مانند آیت الله خویی که پس از ذکر دلایلی در نفی این نسبت، می‌گوید: «از مجموع این مطالب نتیجه می‌گیریم که کتاب منسوب به ابن غضائری قطعی نیست، بلکه برخی از دانشمندان به طور جزم و قطع، آن را جعلی دانسته، گفته‌اند برخی از مخالفان آن را جعل کرده و به ابن غضائری نسبت داده‌اند» (معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۹۶ نیز مقدمه رجال مجلسی، ص ۲۹-۳۰، نوشته عبدالله سبالی).



**گروه سوم:** اوصافی است که با بعضی از مراتب عدالت قابل جمع است؛ مانند: لیس بذاك، لیس بذلك، لم یكن بذاك و دیگر الفاظ و اوصافی که جرح را در تمام مراتب عدالت راوی نمی‌رساند؛ علاوه بر این کسی را ندیده‌ایم که قائل باشد این امر منافعی عدالت راوی است، بلکه این نکته که چنین اوصافی، ذم راوی را می‌رساند، مورد تأمل بسیاری از دانشمندان شیعه است؛ چه اینکه حتی برخی از علما، مدح راوی را از این کلمات می‌فهمند. پاره‌ای از اقوال آنان، در پی می‌آید:

مرحوم کاظمی می‌گوید: «عبارت «لیس بذاك» چه بسا قدحی به شمار آید، اما می‌دانیم که بیشتر اوقات، برای نفی مرتبه بالا به کار می‌رود؛ چنان که گویند: لیس بذاك الثقة، و لیس بذاك الوجه، و لیس بذاك البعید، که گویی نوعی مدح در آن است» (عدة الرجال، ج ۱، ص ۶۴).

استرآبادی می‌گوید: «عبارت «لیس بذاك» را خال (دایی) من، دال بر ذم می‌داند؛ اما این کلام، خالی از تأمل نیست؛ زیرا احتمال دارد مراد از آن، چنین باشد که به او وثوق تام نیست؛ گرچه در حدی از وثوق باشد، از این قبیل که گویند: لیس بذاك الثقة؛ و شاید همین ظاهر باشد، پس نوعی مدح را برساند. دقت شود» (منهج المقال، ص ۹).

وحید بهبهانی، به نقل از جدش مجلسی اول آورده است: تعبیر «لیس بذاك»، ذم راوی را می‌رساند. سپس وحید می‌افزاید: «این کلام جای تأمل دارد؛ زیرا احتمال می‌رود معنای آن نفی وثوق تام از راوی باشد، گرچه نوعی از وثوق را در او برساند؛ مانند اینکه بگویند: لیس بذاك الثقة؛ و بسا که همین، ظاهر باشد که نوعی مدح را برساند. دقت شود» (مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۰۱ و الفوائد البیهانیه، ص ۹).

صاحب شعب المقال می‌گوید: «دلالته این جمله بر نوعی مدح بعید نیست؛ یعنی نفی وثوق تام می‌کند؛ گرچه وثوق را بالجمله می‌رساند» (شعب المقال، ص ۳۰ نیز: مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۰۲، هامش).

صاحب توضیح المقال می‌گوید: «شاید بتوان گفت هیچ کس آن جمله را دلیل بر قدح در عدالت نمی‌داند» (تنقیح المقال، ص ۴۳).

مامقانی می‌گوید: «تعبیر «لیس بذلك الثقة»... و مانند آن، خالی از نوعی مدح نیست» (مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۰۲). ابوعلی حائری - در ضمن شمارش اسباب ذم - می‌گوید: «تعبیر «لیس بذاك» در نظر دایی من [دلیل بر ذم است]، ولی این کلام جای تأمل دارد؛ زیرا احتمال می‌رود مراد از آن، نفی وثوق تام باشد، گرچه نوعی وثوق را برساند؛ مانند اینکه گویند: لیس

بذاك الثقة؛ و بسا که همین، ظاهر باشد؛ پس نوعی مدح را برساند» (منتهی المقال، ج ۱، ص ۱۱۵).

ابوعلی حائری در اینجا، مطلب خود را در حد احتمال بیان کرده است؛ ولی در ضمن شرح حال ابوالعباس احمد بن علی رازی، به طور قطع و یقین می‌گوید: دلالته جمله «لم یكن بذاك» درباره کسی، به مدح نزدیک تر است تا ذم: «دلالته جمله «لم یكن بذاك الثقة» یا «لم یكن بذاك»، به مدح نزدیک تر است تا ذم» (همان، ص ۲۸۶).

غروی در فصول می‌گوید: «جمله «لیس بذاك» را برخی از دانشمندان نشانه مدح دانسته‌اند. این کلام، مبتنی بر آن است که مراد، نفی وثوق تام باشد؛ و این عقیده، به صواب نزدیک تر است» (الفصول الغرویة، ص ۳۰۴ و منتهی المقال، ج ۱، ص ۱۱۵).

شیخ محمدرضا مامقانی می‌گوید: «در عبارت «لیس بذاك» و «لیس بشيء» جای تأمل است؛ چون ممکن است مراد آن باشد که یعنی او در درجه بالای وثوق نیست، یا اشکال او چندان مهم نیست و احتمالات دیگر» (مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۲۹۵، هامش).

اقوال دیگری به این مضمون وجود دارد که مجموع آنها می‌رساند: جمله «لیس بذاك» دلالتی صریح - در حدی خاص - بر ثبوت مدح برای راوی دارد؛ البته فهمیدن مدح از چنین اقوالی، همراه با این مطلب است که چنین جمله‌ای، بالاترین مراتب عدالت را در مورد خود راوی نمی‌رساند؛ زیرا جمله «لیس بذاك» بر نفی بالاترین مراتب عدالت ذاتی دارد. این نکته را در ضمن شرح این وصف دیدیم که: «لیس بذلك الثقة العظیم»؛ البته با دیگر مراتب عدالت - که پایین تر از برترین رتبه است - قابل جمع است.

#### دیدیم که:

۱. تضعیفات متأخرین اعتبار تمام ندارد؛ چون غالباً اجتهادی محض است.

۲. به تضعیفات ابن غضائری توجه نمی‌شود؛ چون او حتی رویان بزرگ اجله روات را در معرض ذم و جرح قرار می‌دهد؛ مانند یونس بن عبدالرحمان که در عدالت، مشهورتر از هر شهرتی است.

تا آنها را به شکلی منظم و با ترتیبی دیگر - که دسترسی بدان آسان باشد - تدوین کنند و نشر دهند .

کافی ، فقیه ، تهذیب و استبصار ، نمودی دیگر از همان اصول برگرفته از ائمه اطهار (ع) است ، اما به روشی دیگر و تدوینی دیگر از همان مطالب ؛ در حقیقت کلینی ، طوسی و صدوق ، هریک اصولی را که میان خود و خدای خود حجت می دانستند و عمل به آن را صحیح می دانستند ، منتشر کردند . توضیح این جملات در آینده خواهد آمد .

به هر حال ، کتاب عیسی بن مستفاد ، از کتب یا اصول مورد اعتماد و معتبر است - چنان که کلام در مورد آن به تفصیل خواهد آمد - که به دست بزرگان شیعه امامیه ، مانند : کلینی ، سیدرضی ، طوسی ، نجاشی ، هاشم بن محمد ، ابن طاووس ، مجلسی و دیگران رسیده است .

به این دلیل ، باید کلام را بسط دهیم و عنان قلم را رها کنیم تا درباره اسانید آنها به کتاب الوصیه ، به تفصیل سخن گوئیم .

#### الف) شیخ طوسی

ما به تفصیل ، به اسماء و احوال راویان طریق او تا کتاب الوصیه دست نیافتیم ؛ جز اینکه شیخ در فهرست تصریح می کند عیسی بن مستفاد کتابی دارد که عبیدالله بن عبدالله دهقان ، از او روایت می کند (الفهرست ، ص ۱۰۷) .

محدث نوری در خاتمة المستدرک (خاتمة مستدرک الوسائل ، ج ۶ ، ص ۲۰۶)<sup>۱۱</sup> و سیدخویی در معجم (معجم رجال الحدیث ، ج ۱۴ ، ص ۲۲۴) به ضعف این طریق تصریح کرده اند .

بر اساس ادله ای که خواهد آمد ، گمان غالب آن است که علت ضعف طریق ، همان عبیدالله دهقان باشد که نجاشی (رجال ، ص ۲۳۱) ، علامه (همان ، ص ۲۴۵) ، مجلسی (همان ، ص ۱۰۹) و دیگران ، ضعف او را آشکارا بیان کرده اند ؛ زیرا طرق شیخ در تهذیب و آثار دیگر به دهقان ، همه صحیح است ، مگر یکی از آنها که ابن بی جید در آن قرار دارد که گروهی از عالمان ، وثاقت او را اظهار داشته اند (معجم رجال الحدیث ، ج ۱۲ ، ص ۸۴) .

با تنوع ، به این نکته می رسیم که طرق شیخ به ابن دهقان ، چنین است :

- تهذیب ، باب ارتباط الخیل (تهذیب ، ج ۶ ، ص ۱۶۵ ، ح ۳۰۹) ؛

- تهذیب ، باب فضل التجارة (همان ، ج ۷ ، ص ۱۳ ، ح ۵۶) ؛

۱۱ . در این مورد ، به تعلیقه محقق ، ذیل کتاب رجوع شود .

۳ . ضعف در نظر ابن غضائری ، اعم است تا دیدگاه محققان متأخر .

۴ . قول نجاشی در حق عیسی بن مستفاد که گفت : «لم یکن بذک» ، نوعی مدح را می رساند .

از این مقدمات ، نتیجه می گیریم عیسی بن مستفاد ، امامی و ممدوح است ؛ دست کم به دلالت التزام که از صریح اقوال یاد شده به دست می آید ؛ و گرنه به فرض حسن نظر ، ممدوح به الفاضلی است نزدیک به صراحت ؛ وقتی دانستیم عبارت «لم یکن بذک» مساوی است با این کلام : «لم یکن بذک الثقة العظیم» .

ضمناً باید دانست ابن داوود ، عیسی بن مستفاد را در دو بخش از کتابش یاد کرده (بخش ممدوحین و بخش متروکین) و شاید عاملی که او را به این امر واداشته است ، این نکته باشد که از کلام نجاشی ، مدح فهمیده است ؛ لذا عیسی را در بخش اول کتاب (ضمن ثقات و معتمدین) یاد کرده ، اما به این اعتبار که عبارت ، صراحتی در مدح ندارد ، او را در قسم دوم کتاب خود (ضمن ضعفا و متروکین) آورده است .

#### ۴-۵ . چند نکته دیگر

##### ۱-۴-۵ . اسانید علما و محدثان تا کتاب الوصیه

دیدیم که علمای بزرگ ، صریحاً نسبت کتاب را به عیسی بن مستفاد یاد کرده اند ؛ به گونه ای که علم ضروری به این مطلب ، به دست می آید ؛ پس به آن نمی پردازیم .

روشن است که روش عموم علما - خصوصاً محدثان ، از متقدمان تا متأخران ، تا زمانی نزدیک به ما - روایت هر کتاب یا مصنف یا اصل است که اصحاب ائمه یا دیگران نوشته اند ، به اسانید و طرق مختلف ، که برترین آن ، روایت مصنف از امام معصوم (ع) است ؛ چنان که در مورد کتاب الوصیه می بینیم ؛ و کمترین درجه آن ، کسانی است که چنین کتاب هایی از خلال این اسانید به آنها رسیده است .

نیز آشکار است که بهترین کتاب های تصنیف و تألیف شده ، اصول اربعه است ، با اصول معتبر دیگر که عمده تراث شیعه است تا امروز ؛ از این رو ، حافظان شریعت محمدی (ص) از محدثان ، به جمع احادیث و ترتیب ابواب آنها همت گماشته اند

- تهذیب، کتاب المکاسب (همان، ج ۶، ص ۳۶۲، ح ۱۵۹)؛  
 - تهذیب، باب الذبائح والاطعمة (همان، ج ۹، ص ۷۴، ح ۳۱۴)؛  
 - استبصار، باب ما کره من انواع المعایش (استبصار، ج ۳، ص ۱۳، ح ۲۰۹).

این طُرق، همه صحیح است.

شیخ در فهرست، طریقی دیگر دارد که چنین بیان می‌دارد: «عبیدالله بن عبدالله دهقان: له کتاب، رواه لنا ابن ابی جید، عن ابن الولید، عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عیسی بن عبید، عنه» (الفهرست، ص ۱۰۷). این طریق نیز به دلیل وثاقت ابن ابی جید، صحیح است.

اینها طرق شیخ طوسی به دهقان است که همگی صحیح است؛ بنابراین، طریق شیخ به کتاب الوصیة، خدشه‌ای ندارد، مگر از تضعیف دهقان؛ و بعید نیست که بتوانیم ادعا کنیم تضعیف علمای رجال نسبت به دهقان، همان دلایل و خاستگاه‌هایی را دارد که تضعیف عیسی بن مستفاد داشت؛ یعنی روایت چنان فضایل عظیم و منازل والا و مقامات بلند ائمه (ع)، یا دیگر وجوهی که برای تضعیف مناسب نیست؛ به علاوه دیدیم که علما تصریح کرده‌اند ضعف در نظر قدما، اعم است از ضعف در حدیث یا محدث؛ نیز دیدیم که سبب ضعف در حدیث، همان فهم عقایدی خاص در مورد امامان معصوم (ع) است؛ و چه زیبا در فوائد آورده که: «تضعیف رجالیون، منحصر به فسق راوی نیست، چنان که تصحیح آنها نیز منحصر به عدالت راوی نیست». در مورد تمام این عوامل به تفصیل سخن رفت.

پس می‌توانیم طریق شیخ را تا کتاب الوصیة معتبر بدانیم؛ خصوصاً وقتی بدانیم که کلامی از قدما دست نیافتیم که برای تضعیف دهقان، علت خاصی بیان کرده باشند؛ مثلاً او را به عنوان کاذب و فاسق، جرح نکرده‌اند، یا دلیل جرح به طور واضح تبیین شده است. از سوی دیگر، دیدیم آنچه در اقوال رجالیون اعتبار دارد، گفتار قدماست نه متأخران که علت آن را بیان داشتیم و در میان قدما، به جز نجاشی کسی را نیافتیم که دهقان را تضعیف کرده باشد، و این جای دقت دارد.

### ب) کلینی

برای کلینی، طریقی واضح تا کتاب الوصیة نیافتیم که کلامی در آن نباشد؛ زیرا آن بزرگوار در کافی، برخی از مطالب کتاب را به این سند نقل می‌کند: «الحسین بن محمد الاشعری، عن معلی بن محمد، عن احمد بن محمد، عن الحارث بن جعفر، عن علی بن اسماعیل بن یقظین، عن عیسی بن المستفاد، ابی

موسی الزریر قال: حدثنی موسی بن جعفر (ع) ...» (کافی، ج ۱، ص ۲۸۱).

اکنون باید روشن سازیم - از آنجا که کلینی تصریح نکرده است سند و طریقی به تمام کتاب دارد - آیا می‌توان سند او به پاره‌ای از مطالب کتاب الوصیة را به کل کتاب تعمیم داد یا فقط باید به همان قدر متیقن اکتفا کنیم؟

در نظر اول، شق دوم برگزیده می‌شود؛ چون کلینی نگفته است که تمام کتاب را به این سند روایت می‌کند؛ پس تعمیم، نوعی سخن بی‌دلیل و قرینه خواهد بود؛ اما با نظر تحقیقی و تحلیلی، به امکان تعمیم می‌رسیم، به دلیل قرائن مختلف:

۱. محدثان شیعه - خصوصاً محمد بن ثلاثه، صاحبان کتب اربعه - وقتی اسانید و طرق آنها را تا اصحاب اصول بررسی می‌کنیم، می‌بینیم در موارد اغلب و اکثر، طریق و سند واحد به کل کتاب، تعدی ندارد. کافی است به مشیخه کتب اربعه رجوع کنید تا صدق این مدعا را دریابید.

۲. با تتبع مشیخه کتب اربعه، درمی‌یابیم محمد بن ثلاثه، اصل یا کتاب را بایک طریق و سند به کل کتاب، روایت می‌کنند، نه اینکه یک جزء از اجزاء یا یک فصل از فصول یا یک باب از ابواب کتاب را به طریقی مخصوص آن روایت کنند؛ چنین موردی از آنها سراغ نداریم؛ پس اگر تعدد طرق محدثان را به برخی اصول فرض کنیم، به معنای اختصاص هر طریق به بعضی از اجزاء یا فصول کتاب نیست، بلکه هر طریقی مربوط به کل اصل خواهد بود.

۳. اگر به کتاب الوصیة بنگریم، به اعتبار کمیت مرویات و متونی که دربر دارد، حجم اندک آن را می‌بینیم. نیز وقتی به موضوع کتاب (وصیت) بنگریم، می‌بینیم تمام مطالب کتاب - از غسل دادن و کفن کردن پیامبر توسط امیرالمؤمنین، اینکه حضرتش پدر دو سرور جوانان اهل بهشت است، اینکه برای او هزار باب علم گشوده شد، اینکه او قرآن را گرد آورد، اینکه او صاحب صحیفه است و موارد دیگر - با توجه به تمام این نکات و جوانب، ما را به این باور می‌رسانند که بعید است طریق کلینی فقط به بعضی از مطالب کتاب باشد؛ چون بعید است این کتاب، به ابواب یا فصولی تقسیم شده باشد. در تأیید این مدعا می‌توان

الانوار، یکسان است؛ البته نجاشی این طریق را به عنوان طریق مصری شناسانده که اضطراب دارد، ولی ما به احوال تمام راویان این طریق دست نیافتیم؛ زیرا کتاب های رجال - و حتی کتاب های تراجم - بعضی از آنها را ندارد؛ مثلاً در مورد ازهر بن بسطام، به شرح حال او در میزان الاعتدال دست یافتیم. ذهبی در آنجا می گوید: «خادم مالک، ناشناخته، حدیث او منکر، و اسناد به سوی او در ظلمت است» (میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۷۱). ابن حجر نیز عین همین عبارت را تکرار کرده است (لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۳۹).

بعید نیست این ظلمت اسنادی و احادیث منکر که ذهبی و ابن حجر در مورد ازهر - یکی از راویان کتاب الوصیة - ادعا کرده اند، به این دلیل باشد که محتوای کتاب الوصیة درباره مناقب امیر المؤمنین (ع) است، که به نظر آن دو رجالی اهل تسنن و پیروان آنان، احادیث منکر به شمار می آید.

به هر حال، ما تفصیل احوال راویان این طریق را نمی دانیم؛ یعنی از تاریخ تولد و وفات و طبقه رجالی آنها و نکات دیگر بی خبریم؛ از این رو، تشخیص اضطراب واقع در این سند، بر ما دشوار است. ۱۳

از سوی دیگر، به کلامی از یکی از عالمان برنخوردیم که علت و وجه این اضطراب را بیان کند؛ به علاوه نجاشی تصریح می کند: «رواه شیوخنا». همین توجه مشایخ شیعه به کتاب، توجه و اعتماد آنها به کتاب الوصیة را می رساند.

#### د) مجلسی

مجلسی کتاب را در اختیار داشته، از اسانید خود روایت کرده است: چنان که می گوید: «من اسانید فراوان به آن دارم». تعبیر «اسانید فراوان» می رساند طرق متعدد دارد و در نظر او معتبر است.

#### ه) سیدابن طاووس

ابن طاووس تصریح می کند کتاب طرف را از روایات افراد مورد اعتماد خود گردآورده است. از این جمله، دو نکته بر می آید:

- او سندی به کتاب الوصیة دارد؛ زیرا ۳۱ طرفه از مجموع ۳۳ طرفه کتاب خود را از عیسی بن مستفاد روایت می کند که بخش عمده طرفه است.

- او تمام افرادی را که از آنها روایت کرده، با مدحی درخور،

۱۲. جناب سیدابن طاووس، هریک از احادیث کتاب طرف را یک «طرفه» نامیده است.

۱۳. چنان که خواهید دید، سند هاشم بن محمد، از سند رجال نجاشی مطبوع، دقیق تر است و این، نکته ای قابل تأمل است.

گفت: کتاب الوصیة حجم زیادی ندارد تا مرویات زیادی در آن باشد و احتمال تعدد طرق روایت در آن برود، بلکه کتابی است با حجم اندک و تعدادی روایت محدود، همه در یک موضوع (وصیت) که از یک سرچشمه سیراب می شوند.

۴. هاشم بن محمد (صاحب کتاب مصباح الانوار)، ۲۷ حدیث از کتاب الوصیة را در کتاب خود آورده است، همه به یک سند؛ همان سندی که نجاشی از آن یاد کرده است.

۵. اگر کلینی طریقی دیگر برای تمام یا بخشی از کتاب الوصیة می داشت، آن را نیز می آورد؛ چنان که روش او در کتاب کافی است. از آنجا که چنین نکرده، پس طریق او به کتاب الوصیة منحصر به همان طریقی است که در کافی آورده است. از اینجا می فهمیم این طریق، سند کلینی به تمام کتاب الوصیة است؛ و این سند، معتبر است؛ چنان که در آینده خواهیم دید.

۶. گواهی دیگر بر مدعای ما، آن است که بیاضی در الصراط المستقیم، تمام منقولات کتاب طرف ابن طاووس را - که از کتاب الوصیة آورده - یک خبر دانسته است؛ به این اعتبار که تمام آنها مربوط به موضوع وصیت است: از نص پیامبر (ص)

بر امیر المؤمنین (ع) به وصیت و خلافت امت تا نصوص نبوی دیگر در مورد خاندان امام علی (ع) و توضیحات دیگری که آورده اند. بیاضی می گوید: «۳۹ طرفه ۱۲ در یک وصیت هست که جناب سیدابن طاووس در یک خبر یگانه (=خبر مفرد) نقل کرده، و من خلاصه آن را در این باب می آورم تا خردمندان بدان هدایت پذیرند» (الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۴۰، فصل ۲).

وی به وعده اش وفا کرده است و در فصل هفده کتاب خود، بیش از نصف مضامین کتاب طرف را - که اغلب آن برگرفته از کتاب الوصیة است - می آورد (همان، ص ۸۸، فصل ۱۷).

عبارت «خبر مفرد» می رساند تمام کتاب، یک خبر است؛ زیرا در یک موضوع است: موضوع وصیت کلمه وصیت، که عنوان کتاب عیسی است؛ خود، دلالت دارد بر آنکه این کتاب، شامل یک جزء است.

#### ج) نجاشی

طریق نجاشی به عیسی بن مستفاد را - که در رجال خود آورده - دیدیم و دانستیم که با طریق هاشم بن محمد در کتاب مصباح

ستوده است. وی در ضمن بیان تعداد مصنفات خود می گوید: «یکی از آنها کتاب طُرْف است... که در آن، روایت افراد مورد اعتماد را آورده ام» (کشف المحجّة، ص ۱۹۵).

#### ۲-۴-۵. اعتبار علماء نسبت به کتاب الوصیة

شگفت نیست اگر بگویم کتاب الوصیة، کتابی معتبر است، به دلیل شواهد، بلکه ادله عدیده. وقتی این ادله جمع شود، اطمینانی در نفس می آورد که اعتبار آن و اعتماد بر آن را در زمینه های عقاید، در پی دارد.

#### الف) دیدگاه علامه مجلسی

علامه مجلسی به صراحت آورده است: تضعیف کسانی که کتاب را تضعیف دانسته اند، اعتبار ندارد و اسانید فراوان به آن دارد؛ و کلینی آن را معتبر دانسته، سیدابن طاووس و سیدرضی بر آن اعتماد کرده اند (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۵).

علامه مجلسی همچنین در شرح حدیثی که کلینی به سند خود از عیسی بن مستفاد روایت کرده است، می گوید: «این خبر، ضعیف است بر مبنای مشهور، ولی معتبر است. کلینی آن را از کتاب الوصیة نوشته عیسی بن مستفاد برگرفته که از اصول معتبر است» (مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۹۳).

#### ب) نقل کلینی

کلینی این اصل را معتبر دانسته، با اینکه درباره آن گفته اند طریق و سند او بدان اصل، ضعیف است؛ زیرا حال علی بن اسماعیل بن یقظین و حارث بن جعفر مجهول است.

اگر ورود مبنای علامه حلی را در اینجا محتمل ندانیم - که هر راوی امامی را که مدح یا قدحی درباره او نرسیده، موثق می داند - فرض می کنیم با آن نظر موافقیم؛ اما از سوی دیگر، در آن مجال مناقشه هست؛ توضیح اینکه تصحیح قدما، منحصر به عدالت و وثاقت نیست. کلام کلینی بر این مطلب گواه است که در مقدمه کافی می گوید: «کسانی که خواهان علم دین و عمل به آن بر اساس آثار صحیح از امامان راست گفتار (ع) هستند و سنت های استواری را که مدار عمل بر آن است، می جویند تا واجبات الهی را ادا کنند، از این کتاب بهره بگیرند» (کافی، ج ۱، ص ۸).

برخی از احادیث کافی، سند معتبر (به عبارت متأخران) ندارند؛ پس باید عبارت کلینی را به این معنا حمل کنیم که هر آنچه آورده، آثار صحیح از امامان معصوم (ع) است. این سخن، یا لغو است که در حق کلینی نمی توان پذیرفت و محال است؛ زیرا خود نسبت به سخن، داناتر است. یا اینکه آن را بدین صورت بپذیریم که تمام آنچه در کافی آمده، معتبر است یا صحیح؛ گرچه از جهت سندی چنین نباشد، مانند اجتماع و همراهی قرائن، تا حدی که آن را در نظر کلینی - با دقت نظری که دارد -

صحیح بدارد؛ زیرا کسب چنین قرائنی در زمان کلینی به راحتی امکان داشت؛ چرا که زمان او به دوره نصوص نزدیک بود و این معنی، به کلام او، نزدیک تر است و بر آن رجحان دارد.

بر این اساس، طریق کلینی به عیسی بن مستفاد، به دلیل کلامی که گذشت معتبر است. گواه سخن، آنکه مجلسی اعتبار این طریق را در مرآة العقول - شرح کافی - چنین می نمایاند: «ضعیف است بر مبنای مشهور، ولی [به واقع] معتبر است. کلینی آن را از کتاب الوصیة نوشته عیسی بن مستفاد گرفته که از اصول معتبر است» (مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۹۳).

#### ج) نقل شریف رضی

شریف رضی، دو حدیث از کتاب الوصیة را در کتاب خود خصائص الاثمة نقل کرده است؛ به سند خود از هارون بن موسی - ثقة وجه - از احمد بن محمد بن عمار عجلی کوفی که ثقة جلیل بود. ابن طاووس این دو حدیث را، در کتاب طُرْف، از خصائص نقل کرده است و مجلسی، اعتماد سیدرضی بر این کتاب را صریحاً آورده است؛ بدان معنی که نقل او، نقل محض بدون اعتبار نیست. بدیهی است که نقل محض یک مطلب است و اعتبار آن مطلب دیگر. مؤید این مطلب، آن است که دانشمندان ثقة جلیل، مضامین کتاب الوصیة را روایت کرده اند؛ چنان که روشن شد؛ یعنی آنها نیز آن را معتبر و معتمد دانسته اند.

#### د) نقل مسعودی

علاوه بر اعتماد کلینی، هاشم بن محمد و دو سید - یعنی شریف رضی و ابن طاووس - مسعودی نیز بر این کتاب اعتماد کرده، مطالب آن را معتبر دانسته است.

روشن است که مسعودی، از علمای بزرگ شیعه و قدمای امامیه است<sup>۱۴</sup> که در سال ۳۴۶ در گذشته و با غیبت صغری همزمان بوده است. او خود بدین مطلب تصریح کرده، می گوید: «عمر امام مهدی صاحب الزمان (ع) از زمان تولد تا زمان تألیف این کتاب - یعنی ماه ربیع الاول سال ۳۳۲ هجری - هفتاد و شش سال و یازده ماه و پانزده روز است» (اثبات الوصیة، ص ۲۳۲).

مسعودی، پاره ای از مطالب کتاب الوصیة را نقل کرده

۱۴. ابوالحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی هذلی؛ چنان که علامه حلی در خلاصة الرجال صفحه ۴۹ آورده است. صاحب ریاض العلماء می گوید او جد مادری شیخ طوسی بوده، و این مطلب در مقدمه اثبات الوصیة نقل شده است. علامه در خلاصه، او را از دانشمندان ثقة و جلیل شیعه و مصنفان آنها دانسته است.

صاحب ریاض می گوید: او شیخ جلیل مقدم، از بزرگان امامیه بود که با شیخ صدوق معاصر بود. مجلسی در وجیزة، او را از ممدوحین می داند. در مورد اقوال علماء درباره او، به مقدمه اثبات الوصیة رجوع کنید.

است؛ گاهی به لفظ کامل خود و گاهی به صورت مختصر. از این جا، چند احتمال به دست می آید: یا او برای مطالب منقول خود و کتاب الوصیة سند خاص دارد، یا از کسی روایتش می کند که سندی به کتاب دارد و یا از اصل کتاب الوصیة نقل می کند. در هر حال، اعتماد او بر کتاب روشن می شود و آن را یکی از منابع کتاب خود می داند که عقاید خود را در باب امامت و وصیت، از آن برمی گیرد.

#### هـ) نقل علامه بیاضی

علامه بیاضی (متوفی ۸۷۷ ق) نیز در کتابش الصراط المستقیم، بر کتاب الوصیة اعتماد کرده است. بیاضی می گوید: «۳۳ طرفه در باب وصیت دیدم که سید پیشوا، ابن طاووس در یک خبر پیوسته آورده، محصل آن را در این باب قرار می دهم تا خردمندان بدان هدایت پذیرند و به یادکرد آن تبرک می جویم و با نشر آن به سوی خدای تعالی تقرب می طلبیم؛ چرا که شفای دردهای سینه ها در آن است. کسی که تحقیق این امور را بخواهد، باید بر آن اعتماد کند» (الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۴۰).

بارها گفته ایم که بیشتر مطالب طرف، عین مطالب کتاب الوصیة است، و اعتماد علامه بیاضی بر کتاب طرف، به معنای اعتماد او بر کتاب الوصیة است.

صراحت عبارات بیاضی - مانند هدایت خردمندان، تبرک به یاد آن، تقرب به نشر آن و شفای دردهای سینه ها - در اعتماد به کتاب، کمتر از آن کلام نیست که گفت: «کسانی که تحقیق این امور را می جویند، باید بر آن اعتماد کنند».

#### و) خلاصه بحث

خلاصه مطلب اینکه اعتماد کلینی، دو سید - رضی و ابن طاووس - هاشم بن محمد، علامه مسعودی و علامه بیاضی بر کتاب - که آن را معتبر دانسته اند - می رساند این کتاب، قرن به قرن در محل اعتبار علما بوده، نزد محدثان و روایان ارزش علمی داشته و دارد. گواه مطلب اینکه مشایخ نجاشی آن را روایت کرده اند. اگر ارزش علمی و اهمیت اعتقادی آن نبود، مشایخ نجاشی - با جایگاه علمی والا و دقت فوق العاده - زحمت قرائت آن بر شیوخ و روایت آن کتاب از آنان را نمی کشیدند.

همچنین اعتبار و اعتماد کتاب، از اعتبار طریق شیخ طوسی نسبت به کتاب برمی آید. گفتار علما که اطمینان و اعتماد به کتاب را می رساند، مجالی برای بی توجهی به کتاب و راوی آن باقی نمی گذارد.

#### ۴-۵. شواهد و پیگیری های مرویات ابن مستفاد

وقتی مرویات عیسی بن مستفاد در کتاب الوصیة را مرور کنیم که ابن طاووس در کتاب طرف با اعتماد به آن نقل کرده،

ارزش و اعتبار کتاب را در احتجاج عقیدتی می یابیم. نظری بر آثار معتبر شیعی مانند کتاب های سیدمرتضی و شیخ صدوق و شیخ مفید، می رساند برخی از مضامین این کتاب، متواتر و پاره ای از آن مستفیض و باقیمانده معتبر است؛ به عبارت دیگر، شاید بپذیریم طرق به کتاب عیسی - به دلیل ضعف برخی از روایان آنها - از جهت سندی ضعیف باشد، ولی ضعف مضامین کتاب، قابل قبول نیست؛ توضیح اینکه بسیاری از مطالبی که در بعضی منابع، با سند ضعیف روایت شده، در جای دیگر با سندهای صحیح روایت شده است، بلکه همراهی و پشتیبانی اسانید و مرویات - حتی با وجود ضعف آنها - اطمینان به صحت آن را می رساند و تمام هم فقیه و پژوهشگر، چیزی جز کسب اطمینان نیست؛ علاوه بر آن، الفاظ و مضامین روایت کتاب الوصیة، گواه صحت آن است و نشان می دهد از امام معصوم صادر شده است؛ چنان که علامه مجلسی رحمه الله بدان تصریح کرده است (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۵).

#### ۶. روش بازسازی کتاب

دیدیم که کتاب الوصیة، از اصول معتبر است؛ اما عیناً به دست ما نرسیده است، بلکه پاره ای از احادیث آن به طور متفرق به دست ما رسیده است. سیدابن طاووس در کتاب طرف، ۲۹ حدیث از آن را مستقیماً آورده و دو حدیث دیگر را به واسطه خصائص الائمة سیدرضی نقل کرده است.

ما، در تحقیق کتاب طرف، نشان دادیم نظر ارجح آن است که سیدابن طاووس، آن دو حدیث را نیز مستقیماً از کتاب الوصیة نقل کرده باشد. ۱۵ پس از ملاحظه همان دو حدیث - که هاشم بن محمد در مصباح الانوار آورده - آن ترجیح، به یقین بدل شد.

کلینی در کافی، دو حدیث از عیسی بن مستفاد آورده است که در تدوین ما، حدیث شماره ۱۰ و ۱۱ است. سیدابن طاووس، همان دو حدیث را - بدون صدر حدیث ۱۰ - آورده است.

زمانی که من به تحقیق کتاب مصباح الانوار نوشته شیخ هاشم بن محمد - از علمای قرن هفتم - اشتغال داشتم، دیدم ایشان باب دوازدهم از کتاب خود را به این موضوع اختصاص داده است که پیامبر (ص) در هنگام وفات، به امر جبرئیل از طرف خدای تعالی به امیر المؤمنین (ع) وصیت کرده است. وی در این باب، از طریق ابن عیاش جوهری، بسیاری از احادیث عیسی بن مستفاد را آورده است. پس از تأمل، دیدم پنج حدیث

۱۵. ر. ک به: سیدبن طاووس؛ طرف من الانباء والمناقب، تحقیق قیس عطار؛ مقدمه محقق.

در این میان، در هیچ منبع دیگری نقل نشده است؛ علاوه بر صدر حدیث دهم که بقیه آن را کلینی آورده و دو حدیث که شریف رضی روایت کرده است.

بدین سان، ۳۶ حدیث از کتاب الوصیة به دستم رسید و دیدم نص حدیث در یک منبع، در موارد زیادی، مکمل نصوص دیگر در منابع دیگر است؛ یا روشن تر از آن است یا وجه و جیسهی دارد، با معنایی جدید، با زیاداتی در نصوص و برخی فوائد ارزشمند<sup>۱۶</sup> که دربر دارد.

بدین روی، تحقیقات گذشته خود درباره پیرامون احادیث منقول از کتاب الوصیة در طرف سیدابن طاووس را با منقولات کافی و مصباح الانوار مقابله کردم؛ لذا نصی کامل تر و تمام تر به دست آمد، و کتاب الوصیة را بازسازی کردم تا دسترسی به آن آسان تر و وقوف به آن راحت تر باشد. بدان امید که در فرصت های آینده، به دیگر احادیث این کتاب نفیس دست یابیم. بدین سان آمار زیر قابل ارائه است:

۱- احادیثی که فقط کتاب طرف آورده است: شماره های ۱- ۲۸، ۳۳ و ۳۵.

۲- احادیثی که فقط کتاب مصباح الانوار آورده است: شماره های ۱۳، ۲۲، ۳۰، ۳۱ و ۳۴، نیز صدر حدیث دهم.

۳- دیگر احادیث، نقل مشترك دارد: مصباح الانوار با طرف یا کافی یا خصائص الائمة.

۴- کتاب را بدین شکل، مرتب ساختم: الف) احادیث ۱- ۹ را به ترتیب کتاب طرف آوردم.

ب) احادیث مختص کتاب مصباح الانوار را- به ترتیب آن کتاب- پس از آن آوردم.

ج) احادیث ۲۸، ۳۳ و ۳۵ را در خلال احادیث منقول از مصباح الانوار، به ترتیب معانی آن آوردم.

#### ۷. نسخه های اساس تحقیق

نسخه های مورد اعتماد ما، در این تحقیق، شامل شش نسخه از کتاب طرف و سه نسخه از کتاب مصباح الانوار و یک نسخه از کتاب التحفة البهية به شرح زیر است:

#### ۷-۱. کتاب طرف

۱. نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۷۸۶۹، به خط نسخ: محمدحسین ابن زین العابدین ارومیه ای، ۱۴ صفر ۱۳۴۷، رمز «أ».

۲. چاپ نجف اشرف، سال ۱۳۶۹ قمری، براساس نسخه مقابله شده در سال ۸۰۵، رمز «ب».

۳. نسخه کتابخانه رضوی، شماره ۱۷۳۲، به خط نسخ:

قطب الدین، ۱۰ محرم ۹۸۷، رمز «ج».

۴. نسخه کتابخانه رضوی، شماره ۶۷۵۸، به خط نسخ: احمدبن محمد شجاع کربلایی، اول ذی القعدة ۱۰۸۴، رمز «د».

۵. نسخه کتابخانه رضوی، شماره ۷۳۸۴، به خط نسخ: محمدباقر بن محمدتقی، سال ۱۰۹۰، رمز «ه».

۶. نسخه کتابخانه رضوی، شماره ۶۵۲۲، به خط نسخ، کاتب: مجهول، ۹ شوال ۱۱۱۱، رمز «و».

۷. نسخه کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، شماره ۳۶۹۱، نسخه ای نیکو، از قرن هفتم یا هشتم، رمز «ز».

۸. نسخه کتابخانه سپهسالار تهران، شماره ۵۵۵۷، نسخه کهن ناقص الآخر، با وقفنامه حاج احمد کرمانشاهی، رمز «ح».

۹. نسخه کتابخانه آیت الله حکیم در نجف اشرف، به خط شیخ محمد مهدی سماوی، رمز «ط».

#### ۷-۲. کتاب التحفة البهية

سید هاشم بحرانی در کتاب التحفة البهية فی اثبات الوصیة (ج ۲، ص ۱۶۳-۱۸۵) ۲۱ حدیث از کتاب طرف را نقل کرده است که در این میان، بیست حدیث از عیسی بن مستفاد است.

در برخی از مواضع ضروری که اهمیت زیادی داشت، از آن بهره گرفتیم و در هاشم، بدان اشاره کردم. این تحقیق در اول ماه محرم ۱۴۲۶ به اتمام رسید. خدا را بر این نعمت، حمد می گزاریم و بر پیامبرمان محمد و خاندان پاک نهادش درود می فرستیم.

#### منابع

۱. ابن حجر، احمد بن علی؛ لسان المیزان؛ بیروت: اعلمی.

۲. ابن داوود، حسن بن علی؛ رجال؛ قم: شریف رضی.

۳. ابن طاووس، سید رضی الدین علی؛ کشف المحجبة؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.

۴. \_\_\_\_\_؛ طرف من الابناء والمناقب؛ نسخه خطی.

۵. \_\_\_\_\_؛ طرف من الابناء والمناقب؛ مشهد: تاسوعا، ۱۳۷۸ ش.

۶. اردبیلی، محمد، جامع الرواة؛ قم: مصطفوی.

۷. استرآبادی، محمدبن علی؛ منهج المقال؛ قم: آل البيت، ۱۴۲۲ ق.

۱۶. مانند نکته مهم حدیث ۳۱ که می رساند مستفاد پدر عیسی، از اصحاب امام صادق (ع) بوده است.

۲۹. \_\_\_\_\_ ؛ تهذيب الاحكام؛ تهران: دارالكتب الاسلامية.
۳۰. غروي، محمدحسين؛ الفصول الغروية؛ قم: داراحياء العلوم الاسلامية، ۱۴۰۴ ق.
۳۱. قهپايي، عنایت‌الله؛ مجمع الرجال؛ قم: اسماعيليان، ۱۳۶۴ ش.
۳۲. كاظمي، محمدامين؛ هداية المحدثين؛ قم: مرعشي، ۱۴۰۵ ق.
۳۳. كاظمي، سيدمحسن؛ عدة الرجال؛ قم: مؤسسة الهداية، ۱۴۱۵ ق.
۳۴. كليني، محمدبن يعقوب؛ الكافي؛ تهران: دارالكتب الاسلامية.
۳۵. مامقاني، عبدالله؛ تنقيح المقال؛ نجف: مرتضوى، ۱۳۵۲ ق.
۳۶. \_\_\_\_\_ ؛ مقياس الهداية؛ قم: دليل ما.
۳۷. مامقاني، محمدرضا؛ مستدركات مقياس الهداية؛ قم: آل البيت، ۱۴۱۳ ق.
۳۸. مجلسي، محمدباقر؛ الوجيزة في الرجال؛ تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۷۸ ش.
۳۹. \_\_\_\_\_ ؛ بحار الانوار؛ تهران: اسلامية.
۴۰. \_\_\_\_\_ ؛ مرآة العقول؛ تهران: دارالكتب الاسلامية، ۱۳۶۳ ش.
۴۱. مجلسي، محمدتقي؛ روضة المتقين؛ تهران: كوشان ور، ۱۴۰۶ ق.
۴۲. مسعودي، علي بن الحسين؛ اثبات الوصية؛ قم: انصاريان، ۱۴۱۶ ق.
۴۳. نجاشي، احمدبن علي؛ الرجال؛ قم: جامعه مدرسين، ۱۴۲۴ ق.
۴۴. انراقي، ابوالقاسم؛ شعب المقال؛ قم: نشر اسلامي، ۱۴۲۲ ق.
۴۵. نوري، ميرزا حسين؛ خاتمة مستدرک الوسائل؛ قم: آل البيت، ۱۴۱۷ ق.
۴۶. وحيد بهبهاني، محمدباقر؛ الفوائد البهبهانية (ذيل رجال خاقاني)؛ نجف: آداب، ۱۳۸۸ ق.
۴۷. هاشم بن محمد، مصباح الانوار؛ نسخه خطي.
۸. بجلي، عيسى بن المستفاد؛ كتاب الوصية؛ مشهد: مكتبة امير المؤمنين (ع)، ۱۳۸۷ ش.
۹. بحراني، سيدهاشم؛ التحفة البهية؛ مشهد: مكتبة امير المؤمنين (ع)، ۱۴۲۵ ق.
۱۰. بياضي، علي بن محمد؛ الصراط المستقيم؛ تهران: مرتضوى، ۱۳۸۴ ش.
۱۱. تستري، محمدتقي؛ قاموس الرجال؛ قم: جامعه مدرسين، ۱۴۱۰ ق.
۱۲. تفرشي، مصطفى؛ نقد الرجال؛ بيروت: آل البيت، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. تهراني، آقايزرگ؛ الذريعة الي تصانيف الشيعة؛ تهران: اسلاميه.
۱۴. حائري، ابوعلی؛ منتهی المقال؛ قم: آل البيت، ۱۴۱۶ ق.
۱۵. حلي، حسن بن يوسف؛ رجال؛ قم: الفقاها، ۱۴۱۷ ق.
۱۶. خطيب بغدادي، احمد بن علي؛ تاريخ بغداد؛ بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۷ ق.
۱۷. خوارزمي، موفق بن احمد؛ مناقب علي بن ابي طالب؛ تهران: نينوى الحديثة.
۱۸. خويي، سيدابوالقاسم؛ معجم رجال الحديث؛ قم: مدينة العلم.
۱۹. ذهبي، شمس الدين؛ ميزان الاعتدال؛ بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۶ ق.
۲۰. سبط ابن الجوزي، عبدالرحمان؛ تذكرة الخواص؛ قم: شريف رضى، ۱۳۷۶ ش.
۲۱. شبستري، عبدالحسين؛ احسن التراجم؛ مشهد: كنگره جهاني امام رضا (ع)، ۱۴۰۹ ق.
۲۲. شريف رضى، محمدبن حسين؛ خصائص الأئمة؛ مشهد: بنياد پژوهش های اسلامي، ۱۴۰۶ ق.
۲۳. شهيد ثانی، زين الدين؛ بداية الدراية؛ قم: مجلاتي، ۱۴۲۱ ق.
۲۴. صدر، سيدحسين؛ نهاية الدراية؛ قم: مشعر.
۲۵. صدوق، محمدبن علي؛ من لا يحضره الفقيه؛ بيروت: دارصعب، ۱۴۰۱ ق.
۲۶. طبرسي، احمدبن علي، تاج الموالييد (ضمن مجموعة نفيسة)؛ قم: بصيرتي.
۲۷. طوسي، محمدبن حسن؛ الفهرست؛ قم: الفقاها، ۱۴۱۷ ق.
۲۸. \_\_\_\_\_ ؛ الاستبصار؛ تهران: دارالكتب الاسلامية.

